

محدوده سرزمین ایرانی ها در میانه قرن هشتم هجری رسول جعفریان

مقدمه

مسائل الابصار في ممالک الامصار از تولیدات جنبش علمي تاريخنگاري و جغرافيا نويسي دوره ممالیک در شامات و مصر است که جنبشني است نيرومند و از محصولات برجسته آن يکي هم شمس الدين ذهبي اعجوبه تاريخنگاري و تراجم نويسي و رجال شناسي است.

مسائل الابصار یک اثر دایرة المعارفي است و گرچه عنوانش در دانش جغرافي است اما مولف آن، بسيار وسيع تر از موضوع جغرافي تلاش کرده است تا فرهنگ و تمدن اسلامي را از آغاز اسلام تا زمان خودش در آن منعکس سازد.

شهاب الدين احمد بن فضل الله عمري (700 - 749) نویسنده این اثر که تنها 50 سال عمر کرد، پدید آورنده این اثر گرانسنگ است که یکبار به صورت عکسي در سري انتشارات فواد سرگین به چاپ رسید.

اخيرا دو ناشر اماراتي همزمان اقدام به نشر مجلداتي از آن کرده اند. يکي با تحقيق افراد مختلف که هر مجلدي را تصحيح کرده اند توسط المجمع الثقافي منتشر شده که چهارده مجلد از آن در اختيار ما بود. و ديگري با تحقيق محمد عبدالقادر خربسات با دو نفر ديگر که آن هم توسط مرکز زايد للتراث و التاريخ منتشر شده و تاکنون دست کم هشت مجلد از آن عرضه شده است.

آقاي سليمان الجبوري هم که از مصححان عصر اخير است و با سرعت هرچه تمام تر آثاري را از قداما براي ناشران لبناني آماده مي کند، به بنده گفت که در حال انتشار متن کامل آن مي باشد.

بنده توفيق يافتم تا بخشي را که مولف از آن با عنوان مملكة الايرانيين در مجلد سوم نوشته و هر دو محقق آن را چاپ کرده اند، به طور محدود با يکديگر مقايسه کنم. با کمال شرمندگي بايد ابراز کنم، هر دوي آنها مملو از اغلاط شگفت انگيز است. افزوندي است که مجلد سوم از چاپ المجمع الثقافي متعلق به احمد عبدالقادر الشاذلي است. بسا مجلدات ديگر چنين نباشد. باز هم بيفزاييم که چاپ المجمع الثقافي پاورفي هاي توضيحي بيشتري دارد.

اما سوال اين است که چطور ممکن است در یک کشور کوچک عربي مانند امارات یک کتاب با اين حجم توسط دو ناشر که فکر مي کنم هر دو دولتي هستند منتشر شود، آن هم تا اين اندازه مغلوپ ويدا!

با اين همه بناي من تصحيح نبود، بلکه مي خواستم بخشي از آن را به فارسي درآورم. مناسبانه به خاطر همين مغلوپ بودن، به رغم آن که با مقايسه آن دو متن توانستم برخي از مشکلات را رفع کنم. در مواردی از اساس به مشکل برخورددم و به جايي نرسيدم.

با اين حال صفحاتي از اين بخش را که کلياتي در باب جغرافياي ايران در ميانه قرن هشتم هجري است به فارسي ترجمه کردم. بخشي هم مانند براي روزگاري ديگر. همين مقدار که ترجمه شد، نشانگر نکات جالبی است که در اين کتاب در باب اوضاع ايران در دوره ايلخاني آمده است.

اين زمان تبريز يا به قول وي توريز - همان که در فرهنگ آن وقت اروپايي ها هم توريس خوانده شده و اکنون هم ناشري ايراني اما ترک تبريزي انتشاراتي به همين نام يعني توريت در لندن دارد - مرکز سلطنت ايران بوده است. در تقويم البلدان (ص 401) آمده است که عامه مردم آنجا را توريز مي نامند.

سلطانيه هم شهر بسيار مهمي بوده که توسط سلطان محمد خدابنده در همان سالهاي نخست سلطنتش يعني از سال 704 تاسيس گرديد.

با اين حال، اين زمان سلاطين مغول که در اصل صحرائشين بودند، تخت گاه را اردوي متحرک خود قرار داده بودند و بنا بر اين مولف ما هم در باره آن دو شهر و هم اردو توضيحاتي را داده است.

شگفت آن است که وي اطلاعات خود را غالبا به طور شفاهي از چند نفر مشخص گرفته که از دوستانش بوده اند. اين اطلاعات شفاهي که شامل اطلاعاتي در باره سيستم اداري مملکت و نيز برخي از مسائل اجتماعي و اقتصادي و بي نظمي هاي موجود است بسيار جالب و کم مانند است.

آنچه بنده ترجمه کردم، تنها به قصد نشان دادن اهميت اين اطلاعات است که مي بايست در تحقيقات مربوط به دوره ايلخاني با دقت بيشتري دنبال واز اصل کتاب استفاده شود.

واژه ايران به عنوان یک واحد سياسي

اما انتخاب عنوان مملكة الايرانيين هم براي اين فصل جالب است. به طور معمول کلمه ايران را به اثر به در زبان اوستايي و به اريه در فارس سي باستان و آريه در سانسکریت بر مي گردانند. نيز مي افزايند که در دوره ساساني ايران را ايرانشهر مي ناميدند و سرزمين ايران هم ايرانويچ خوانده مي شده است (بنگرید: ايرنويچ ، بهرام فره وشي، ص 11 - 12).

اما پس از آمدن اسلام، به طور عمده ايران را بلاد فارس و براي بخش هاي مختلف نام هاي استاني مانند جبال و آذربايجان و جيل و خراسان و سيستان بکار مي رفت. فردوسي، قاعدتا بر حسب آنچه در السنه ادبي آن روزگار رايج بوده ايران و توران را برابر هم نهاده و از اين تعبير براي مجموع آنچه عربيها آن را بلاد فارس مي ناميدند استفاده مي کرده است. اما اين که در اسناد و منابع رسمي، تعبير ايران براي اين مجموعه جغرافي بکار رفته باشد، چيزي نمي دانيم.

آنچه به لحاظ تاريخي قابل جستجوست اين است که اطلاق نام ايران در اسناد و منابع رسمي بر سرزميني با اين محدوده جغرافيايي، از دوره مغول باب شده است. اطلاق نام ايران بر یک واحد سياسي مستقل در اين ناحيه نه در برابر سرزمين هاي عربي بلکه دقيقا به مانند دوران پيش از اسلام در برابر توران بود. اما نه توران قديم و نه آن نام، بلکه در مقام اولوس هايي که مغولان تشکيل دادند و ايران را به فرزندان تولي دادند که هولاکو فرزند وي و سپس نسل او در راس آن قرار گرفتند. اين کاربرد را در جامع التواريخ رشيد الدين فضل الله وزير برجسته دوره ايلخاني به خوبي مشاهده مي کنيم. وي غالبا از اين ديار به عنوان «ايران زمين» ياد مي کند. براي مثال عنوان فصلي چنين است: «تاريخ خلفا و سلاطين وملوک و اتابکان ايران زمين و شام و مغرب و ...» (جامع التواريخ، چاپ روشن، ج 1، ص 343، 468، ج 2، ص 812، 855، 932، و موارد بشمار ديگر).

کاربرد اين عنوان از طرف نويسنده اين کتاب بسيار جالب و نشانگر نفوذ اين کاربرد در ساير بلاد اسلامي در غرب ايران در آن وقت است.

یک نکته جالب ديگر اطلاق عنوان قلب دنيا هم براي ايران از سوي همين مولف؛ چيزي که در متون جغرافيايي قديم ايراني وجود دارد، همزمان نشانگر اهميت اين سرزمين در ذهن یک جغرافي دان مسلمان است که در سرزمين شام مي زيسته است.

اما پيش از ترجمه آن بخش، بهتر است براي کساني که اين چاپ را نديده اند موضوعات کلي برخي از مجلدات چاپ شده اين اثر را بشناسانيم:

مجلد نخست در جغرافيايي عمومي و شرحي از ديرها و خانات است.

مجلد سوم در باره ممالک شرق و ترک و مصر و شام و حجاز است. مملکت توران و ايران و گيل و جبال و اکراد و لرها و شنکاره و مصر و حجاز و قاهره و بسياري ديگر

در اين مجلد آمده است.

مجلد چهارم در شرح ممالک يمن و غرب اسلامي و قبایل عرب است.

مجلد پنجم شرح حال قراء و محدثين است.

مجلد هفتم در باره اهل لغت و نحو و بيان است.

مجلد هشتم در باره طوائف صوفيه است.

مجلد نهم در شرح احوال فلاسفه است.

مجلد دهم در شرح احوال موسیقی دانان است.

مجلد دوازدهم در باره کاتبان شرق است.

مجلد پانزدهم در باره شعرای عصر عباسی از منتیبا تا ابن هبیره است.

مجلد شانزدهم در باره شعرای عصر عباسی است.

مجلد هیجدهم و نوزدهم در باره شعرای مصر است.

مجلد بیست و دوم در باره معادن و نباتات و احجار است.

مجلد بیست و چهارم در شرح دولت های حسنی و حسینی اشرف و همین طور دولت عباسی و اموی در شام و اندلس است.

مجلد بیست و هفتم در باره جنگهای صلیبی و دولت های متاخر است.

وی آثار دیگری هم دارد که از آن جمله کتاب التعریف بالمصطلح الشریف که یک فرهنگ موضوعی از نظامات سیاسی و دول و دبیری و فرقه ای و غیره است. این اثر در سال 1988 در بیروت چاپ شده است.

مملکت ایرانی ها

مملکت ایرانی ها، عراق و عجم و خراسان است. طول این مملکت از رود جیحون در انتهای خراسان تا فرات است که میان آن سرزمین و شام فاصله انداخته است. عرض ایران، میان کرمان است که متصل به دریای فارس است و خود از اقیانوس هند منشعب می شود تا نهایت آنجایی که در اختیار بقا پای سلجوقیان روم است در حدود علایا و انتالیا در کنار مدیترانه. در سمت شمال، حد فاصل میان مملکت ایرانی ها با بلاد قیچاق، رودی است در کنار باب الحديد که به ترکی آن را دمراقبو گویند و دریای طبرستان که به آن بحر خزر و قلمزم هم گفته می شود.

نظام الدین ابوالفضائل یحیی بن حکیم طیار به من خبر داد: این مملکت تقریباً مربع است. با راه رفتن طبیعی، عرض آن را چهار ماه و طول آن را هم چهار ماه می توان پیمود. این همان مملکتی است که در اختیار خاندان هولاکو فرزند تولی فرزند چنگیز قرار گرفته و میان سلاطینی از فرزندان او چرخیده تا به زمان ما رسیده است. در عمران متوسط و از بزرگترین سرزمین ها و میانه ترین آنها در طول و عرض است. آنجا تختگاه شاهان می بود تا آن که اسلام تصرفش کرد و پس از آن قاعده خلافت عباسی تا آخرین روزها در آن جریان یافت. در آنجا اقلیم های بزرگ و شهرهای زیادی هست که هر کدام رستاق های فراوان و نواحی و مناطق و جهات متعدد دارد. پایتخت فعلی آن تبریز - توریز - و سپس سلطانیه است. خاندان هولاکو برآند که پادشاهی از آن کسی است که در اوجان بر تخت نشیند. اوجان در بیرون تبریز است. ممالک بزرگ آن یکی عراق عرب و دیگری عراق عجم و خراسان و کرمان و فارس و آذربایجان و آران و ری و جبال و دیاربکر و ربیع و جزیره و ازمینیه و گرجستان و روم است. اگر با انصاف بنگری این مملکت در حقیقت قلب دنیاست.

در درون این مملکت چندین پادشاه هستند که همه بنده سلطان هستند، مانند حاکم هر که در اصل همان هرات است، و امیر کرمان و گیلان و سمنان و مالاین و ارزن. در اینجا از تختگاه های آن سخن می گویم.

اما تبریز در آذربایجان قرار دارد و شهری کهن و سعادت مند و پایه هایش استوار در نعمت است. اما سلطانیه که در عراق عجم واقع شده است، سلطان محمد خدابنده اولجایتو بن ارغون بن ایغا بن هولاکو ساخته، بنایش را برافراشت و فضایش را بگستراند و خیابان و بازار در آن طراحی کرد و مردم را از نقاط مختلف کشور بدان سوی آورد و با عدالت و احسانی که در آن پدید آورده بود آنها را به سوی آن شهر کشاند. این شهر اکنون شهر آبادی است و چنین می نماید که گویی صدها سال است که چنین است، به دلیل فراوانی مردمان در آن و زاد و ولد ایشان در آنجا. در حالی که فقط یک نسل به این مقدار که بچه ای به حد مرد برسد و نهایت به پیری از بنای آن نمی گذرد.

اما اوجان در بیرون تبریز واقع گشته و دارای جلگه های فراوان و آب وافر است. در آنجا قصری هست که یکی از آخرین پادشاهان آن سلسله آنجا را به عنوان منزل پادشاه بنا کردند و امیران بزرگ در اطراف آن برای سکونت خود قصرهایی ساختند. اما بیشتر خواتین و امیران و بزرگان برای اقامت زمستانی خود در اوجان خانه ایی ها از چوب و حصره مانند می سازند و در کنار آنها خرگاه ها و خیمه ها بر پا داشته و بازارهایی به راه می اندازند و زمستان را در آنجا می گذرانند. یک شهر فراخ و وسیع تا آن که وقت بازگشت به اقامتگاه تابستانی آن منازل را در آتش می سوزانند تا مارها و افعی هایی که در آنجا خانه می گذارند و زاد و ولد می کنند، بسوزانند. نظام الدین ابوالفضائل یحیی بن حکیم به من گفت: چه پولها که هزینه این حصره ها می شود و بعد به آتش کشیده می شود.

شاهان این سرزمین، زمستان را در اوجان و در برخی سالها در بغداد سپری می کنند. اما تابستان آنها در قره باغ است که به ترکی به معنای باغ سیاه است. خاک آنجا سیاه است و قرای فراوان دارد و هوا و آبش صحیح و سالم است.

در آنجا چراگاه های فراوان است. وقتی اردوی سلطان که به معنای محل اقامت سلطان است در آنجا فرود می آید، امیران و شاهزادگان منازلشان را در آنجا بر پا می دارند و مساجد جامع و بازار می سازند از هر آنچه در شهرهای بزرگ یافت می شود در آنجا یافت می شود به طوری که برای خیاط ها هم بازار و محلات هست. از هیچ کس ممانعتی به عمل نمی آید و هر کس هرچه می خواهد می کند. در آنجا انواع لباسها، خوردنی ها، نوشیدنی ها و وسائل زندگی یافته می شود و اجرت کارها به خاطر حمل و نقل بسیار گران است، به طوری که گاه قیمت چیزی دو برابر یا بیشتر از مانند آن در سایر بلاد می شود.

اما تبریز، شهر چندان بزرگی نیست و آب آن از بیرون بدان می رسد و انواع میوه ها در آن هست اما نه چندان زیاد. مردمان آن با حشمت و متظاهر به دارا یی و نعمت در می آیند و اموال فراوانی دارند و نعمت های بیشمار و نفوسی خالی از دنائت. آنان همگی در لباس و مرکب و خوردنی و آشامیدنی شیک پوش و خوش خوراک هستند. همه آنان از این که با درهم معامله کنند کراهت دارند و جز به دینار - سکه طلا - که از آن به رایج میانشان شهرت دارد، معامله نمی کنند. دینار در این مملکت شش درهم است جز در بغداد و خراسان. در باره معاملات بغداد سخن خواهم گفت، اما در خراسان دینار چهار درهم است چنان که در شرح مملکت ماوراءالنهر گذشت. و در برخی مناطق آن همین پول رایج اینجا جاری است.

به شرح شهر تبریز برگردیم. گفتیم که شهر بزرگی نیست و امتداد بیرونی چندان ندارد. اما تبریز فعلی، مرکز تمام ایران است که از هر سوی به آنجا می آیند. آنجا پایگاه تجار و سفیران است و در آنجا خانه بسیاری از امیران بزرگ که از مصاحبان سلطان هستند قرار دارد، چون نزد یک به اوجان است، و غالب زمان ها در آنجا مستقر هستند. سرما در تبریز شدید است و برف در آنجا چندان می بارد که سراپای خانه هایشان را می گیرد به طوری که نه در دیوارها و نه در سقف ها جایی را باقی نمی گذارد و هیچ نوری ندارد جز از طریق سقف خانه ها آن هم از وراي شیشه ای که در آنجا گذاشته شده است.

اما سلطانیه از نظر بنا و فضا، وسیع تر و میوه و آب بیشتری دارد، و با آن که آن را برخی از سلاطین همین خاندان ساخته اند، اما در مقایسه با تبریز توجه شان به آن کمتر است. در آنجا همه گونه میوه ای هست، منهای آنچه که در بلاد شدیداً سرد به دست نمی آید مانند نارنج و لیمون و خرما و قصب و موز و چیزهایی از این قبیل که همه از عراق به آنجا می رسد. در آنجا زیتون هم نیست. اما به جز آن از انواع میوه ها و گلها و غالب سبزیجات، کم و زیاد و متوسط، با تنوع درختان و نباتات، و نیز گندم و جو و نخود و عدس و باقلا به صورت متوسط در آنجا یافت می شود. اگر انگیزه بر کشت و زرع باشد، در آنجا و طبعاً مالیاتش هم بیشتر می شود، اما شاهان آن به این امر توجهی ندارند.

اما در تبریز و سلطانیه، هرگاه سلطان در آنجا فرود آید، به خاطر فراوانی اطرافیان و همراهان سلطان، قیمت ها بالا می رود، چون کشت در اصل در آن نواحی اندک است. اما وقتی سلطان نباشد قیمت ها معتدل است.

در تبریز و سلطانیه یعنی میان اهل این مملکت، غالباً گندم و جو و اشیائی مانند آنها جز با ترازو معامله نمی شود. وزنی که کیل است من نام دارد و من تبریز دو رطل بغدادی است، بنابراین به وزن 260 درهم است. در سلطانیه، من به مقدار 600 درهم است. اما سایر معاملات آنان با دینار رایج است. من از نظام الدین ابوالفضائل یحیی بن حکیم در باره قیمت متوسط در تبریز و سلطانیه پرسیدم، گفت: با آمدن سلطان همه چیز گران است اما در نبود او تفاوتی با جای های دیگر ندارد. دو من نان

را به یک ششم دینار معامله می کنند که یک درهم می باشد. همین طور جو، وقتی کم شود، گران می شود زیرا حمل و نقل آن دشوار است، اما گوشت بسیار فراوان است.

از شهری که باید در این مملکت - ایران - یاد شود بغداد است که دارالسلام و مدار الاسلام می باشد. شهری که نباید از آن گذشت و جایش را در این کتاب خالی گذاشت. این شهر گرچه امروز تختگاه نیست اما آنجا تختگاه پادشاه هستی - ملک الوجود - است. گذشت که ابوجعفر منصور آنجا را بنا کرد. بغداد دو بخش شرقی و غربی دارد که در این سوی و آن سوی دجله است و هر کدام شهری بزرگ و بی نیاز از دیگری است. یکی را منصور ساخت و دیگری را مهدی به عنوان لشکرگاه. بین آن دو بخش، دو پل وجود دارد که یکی را عتیق و دیگری را جدید می نامند. این دو پل شرق بغداد را به غرب آن متصل می کند و روی کشتی ها و زورق هایی قرار گرفته که در آب ایستاده اند و زنجیرهای آهنی مکعب گونه سنگین آنها را به یکدیگر متصل کرده و روی آنها چوب های ممتد قرار گرفته و بالای چوبها خاک مخلوط با قیر ریخته شده که از دو سوی مردم با شتر و اسب و گاری عبور می کنند.

در دو سمت دجله، قصرها خلافت و مدارس و بناهای عالی با مشبک ها با سقف های کشیده شده تا روی دجله قرار دارد. این بناها از آجر است و به خاطر همین است که بغداد را مصر الطوب - شهر آجر - می نامند. برخی از این خانه ها با طوب یعنی آجر پخته و قرمز فرش شده است.

در آنجا صنعت عجیبی در بکار گیری آجر دارند. در بغداد است که دجله و فرات با یکدیگر تلاقی می کنند و در آنجا باغستانها و بستان های فراوان است. اما خرما، در آنجا ثمره اش در مقایسه با سایر میوه ها بیشتر است و از هر نوعی از آن وجود دارد. در بغداد انواع گلها و سبزیجات و محصولات کشاورزی دیگر یافت شده و قیمت ها غالباً متوسط و معتدل و معمولاً ارزان است.

در آنجا دو نوع دینار وجود دارد یکی که آن را عوال می نامند و دوازده درهم است و درهم خود یک قیراط و دو حبه است. این دینار بیست قیراط است که هر قیراط خود سه حبه است و هر حبه چهار سکه نقره که از این چهار سکه نقره، دوتا آن قرمز است.

دینار دوم را مرسل می نامند و بیشتر خرید و فروش ها و کار تجار با آن است که ده درهم است.

اما رطل بغدادی 130 درهم است و من آن مانند تبریز است که دو رطل تورانی می شود. اما کیل محصولات کشاورزی، غالباً گز است که سی کاره می شود و هر کاره دو قفیز است. بنابر این، گز شصت قفیز می شود. هر قفیزی دو مکوک است و هر مکوک ده آق. اما کاره در محصولات کشاورزی و گندم و جو دو سر، متفاوت است. یک کاره وزنش 240 رطل است و کاره برنج 300 رطل. اما کاره جو و نخود و عدس و جو دو سر، 200 رطل است و کاره شونیز هم 100 رطل است.

نظام الدین ابوالفضائل یحیی بن حکیم گوید: در قانون بغداد، یک گز گندم 39 دینار و نیم، و جو 15 دینار از دینار عوال است. او افزود: این قیمت متوسط است که معمولاً قانون همان معدل را در نظر می گیرند. اما وقتی زمستان - اقامت زمستانی شاه - فرا می رسد، قوت کم و گران خواهد شد.

وقتی سلطان برای زمستان به اینجا می آید، در بناهای خلافت که هنوز هم باقی است و در نهایت زیبایی و بهجت و شایسته اقامت شاهان، سکونت می گیرند. ابومحمد حسن غوری قاضی القضاة گفت: این محل - که شاهان اسکان می یابند - محل اقامت خلفا نیست بلکه خانه دویدار کبیر است که زمان هولاکو جائلیق در آنجا اسکان یافت و نزد هولاکو به خاطر همسرش طغرل [قز] خاتون - که مسیحی بود - موقعیت بالایی داشت.

من از صدر مجدالدین بن دوری در باره کمی محصولات در سرزمین عراق پرسیدم در حالی که سواد و اراضی آن امکان کشت فراوان دارد. او گفت: این امر دو علت دارد: نخست کم شدن زراعت به خاطر کشتارهای زیاد زمان هولاکو. و دیگری آن که محصولات عراق برای سایر بلاد برده می شود.

در بغداد به طور خاص و این مملکت - ایران - به طور عام، آثار زیبا و ماندگاری از مساجد و مدارس و خانقاه ها و رباط ها و بیمارستانها و صدقات جاریه و وجوه بر فراوان هست. چه کسی می تواند وصف زیبایی های عراق را بکند و حال آن روزگاری قبیله پادشاهان کشورها بوده که خیلی هم زمان از آن نگذشته است، آثاری که برخی مانند گردنبد است و خاکش شایسته بوسیدن و سرمه چشم.

از نظام الدین ابوالفضائل یحیی بن حکیم پرسیدم: آیا اوقاف در نواحی مختلف این مملکت همچنان باقی مانده یا آن که دست های غارتگر آنها را تصرف کرده است؟ او به من گفت: همه آنها سرچاپش قرار دارد و هیچ کس نه در دولت هولاکو و نه در دوره های بعد معرض آنها نشده است. هر وقتی در اختیار متولی آن است و آنچه در باره اوقاف ایران گفته می شود که کاهش یافته بر اثر سوء اداره کنندگان آن است نه دیگران.

همین فاضل یعنی نظام الدین یحیی بن حکیم طیاری در باره بسیاری از مسائل این مملکت و قانون های پادشاهی آن و نظام سپاهی برای من سخن گفت. از آنچه گفت این بود که سلاطین امر و نهی در بلاد ندارند و در دخل و خرج تصرفی نمی کنند. اینها همه به دست وزیر است که مسوولیت این کار را بر عهده دارد و اجازه تصرف مطلق در عزل و نصب و گرفتن و دادن دارد و جز در امور کلی با سلطان مشورت نمی کند که آن هم شامل امور بسیار اندکی است. بنابراین او سلطان حقیقی و در واقع صاحب بلاد است و مرجع کارها و کارگشا هموست.

کار سپاهیان هم به دست بزرگترین امرای اولوس است که به او کلاری بیک می گویند که به معنای امیر الامراء است. قتلو شاه - قتلوشاه - این مسوولیت را در زمان دو سلطان یکی محمود و دیگری برادرش محمد خدابنده داشت. همین طور چوپان در زمان خدابنده و بعد از آن در زمان پسرش ابوسعید بهادرخان این مسوولیت را داشت. کسی که اکنون این سمت را دارد حسن بن حسین بن آقبا یا آنه - قانه - سلطان محمد بن طشتمر بن استمر - استمر - بن عیرجی است. امیران اولوس چهارنفرند یکی کلاری بیک است و سه نفر دیگر که مجموعاً به آنان امرای قول می گویند. مقرر است که نام آنها را در فرامین، بعد از اسم سلطان می نویسند، بعد از آنها نام وزیر. چه آنان در اردو باشند چه نباشند نامشان در فرامین نوشته خواهد شد.

هر صاحب سیف که امرش تحت اختیار کسی است که وظیفه امیرالامرائی اولوس را دارد و هر صاحب قلم و منصب شرعی که تحت اختیار وزیر است و دیگر طبقات امراء و نوایان که امیر ده هزار نفر است بعد امیر هزار نفر و بعد امیر یک صد نفر و بعد امیر ده نفر، همه اینها مرتبه معینی دارند که کم و زیاد نمی شود. عامه سپاهیان اسامی شان به طور مشخص در دیوان هست...

من از ابوالفضائل در باره عدد سپاهیان پرسیدم. او گفت: آنچه در دواوین هست بیست تومان - هر تومان فرمانده ده هزار نفر - است. اما وقتی بخواهند تا سی تومان و بیشتر آماده می شوند. در حال حاضر آنان متفرق هستند و التیام ندارند.

از او پرسیدم: ارزاق اینها چه اندازه است؟ گفت: آنچه در دواوین از زمان هولاکو و بعد از آن برای برجستگان از اینها مقرر شده، هیچ کدام را راضی نمی کند اما افراد معمولی همان مقدار مقرر را می گیرند نه بیشتر.

پرسیدم: چه مقدار در دیوان برای آنان مقرر شده است؟ و برجستگان به چه اندازه قناعت می کنند؟ او گفت: برای هر امیر تومان - یعنی امیر ده هزار نفر - ده هزار دینار رایج که 60 هزار درهم می شود. اما امروزه آنها به کمتر از پنجاه تومان که عبارت از 500 هزار دینار رایج است قانع نیستند که می شود سی میلیون درهم. از پنجاه تومان تا چهل تومان. اما بزرگ آنان که کلاری بیک است، از زمان چوپان به بعد آنچه می گیرد 300 تومان است که سه میلیون دینار است که می شود هیجده میلیون درهم. این علاوه بر درآمدی است که امرای چهارگانه از خدمتکاران فراوانشان در بلاد مختلف بدست می آورند.

اما امیر هزار نفر و پایین تر از همان حد مقرری قدیم در دیوان تجاوز نمی کنند. برای امیر هزار نفر، هزار دینار رایج است که شش هزار درهم می شود. اما امیر یک صد و ده و نیز هر واحد سپاهی از لشکر، صد دینار رایج می گیرند که ششصد درهم می شود و تفاوتی میانشان نیست. این چیزی است که از قدیم مقرر شده است. البته امیر یک صد و ده، چیزی اضافه، از آنچه برای سپاه است بر می دارد.

هر دسته ای از اینها، منازلی دارند که از سلف به خلف برایشان به ارث رسیده و این منازل از زمان هولاکو به آنان اختصاص داده شده است. در آنجا انبارهایی برای قوت آنان هست اما آنها از کشت و زرع زندگی نمی کنند.

این آن چیزی است که سپاهیان ایران افزون بر مقرری می گیرند، یا آنچه در دیوان برای آنان قرار داده شده است.

اما خواتین مبلغ معینی می گیرند. برای هر خاتون دویست تومان است که یک میلیون دینار یا دوازده میلیون درهم می شود. این مبلغ پایین تر تا 20 تومان می رسد که دویست هزار دینار است، یعنی دو میلیون و دویست هزار درهم. ابوالفضائل به من گفت که این مبلغ کم و زیاد می شود.

اما وزیر 150 تومان می گیرد که یک میلیون و پانصد هزار دینار یعنی 9 میلیون درهم است. اما در آنچه از بلاد مختلف به دست می آورد به ده برا بر کمتر از این هم رضایت نمی دهد.

اما خواجه یعنی خواجه های از اصحاب قلم - دبیر - برخی از آنها در سال 30 تومان دارند که سیصد هزار دینار یعنی یک میلیون و هشتصد هزار درهم است. او افزود در این مملکت شمار فراوانی وظیفه و حقوق و رسوم وجود دارد که برخی شمار آنها را تا بیست هزار دینار می گویند. اما درآمدهای ناشی از قریه ها در اختیار صاحبان آنهاست و مثل شاه هر گونه بخواهند در آنها تصرف می کنند مثل این که بفروشند یا هبه نمایند یا وقف کنند. این به جز مرسومات و انعامات است که حد و حصری ندارد.

او افزود: از جمله حقوق بگیران این مملکت مستوفیان هستند که حساب و کتاب نواحی مختلف مملکت را در اختیار دارند.

اما قاضیان: در این مملکت رسم بر آن است که قاضی القضاة همراه سلطان است و بر تمامی مملکت حکمرانی دارد به جز عراق. در بغداد قاضی القضاة مستقلاً هست که مسوولیت آنجا و عراق غربی را دارد.

قاضی القضاة ابومحمد حسن غوری گفت: آخرین وظیفه ای که برای او تعیین شده شش قریه و یک تومان یعنی ده هزار دینار در سال است.

نظام الدین ابوالفضائل یحیی بن حکیم به من گفت: پادشاهان این مملکت و امیران آن میل کلی به شراب خواری دارند. پادشاهان که همه در پی لذات خویش اند و امور دولت میان امرای اولوس و وزیر، همان طور که گفته شد، تقسیم شده است. به جهت مشغولیت پادشاهان به لذات و شهوات، آنان از کار تدبیر مملکت و احوال بلاد دور شده و در سرانجام آن اندیشه ای ندارند.

در مملکت ایران، دو سرزمین یکی کیش و دیگری عمان هست که محل مرور است. در دامغان هم معدن طلا هست.

شیخ ما علامه فرید الدهر شمس الدین ابوالثناء محمود اصفهانی گفت: این معدن، حاصل اندکی دارد، و این به خاطر دشواری به دست آوردن آن است. در شنکاره در شرق بلاد عجم، پادزهری حیوانی از چراگاه ها به دست می آید که در مقاومت در برابر سموم با هیچ چیزی قابل مقایسه نیست.

ابن البیطار می گوید: بهترین آن، کوچکترین و نوع خاکی رنگ آن است و خاصیت آن جلوگیری از تاثیر سموم حیوانی و نباتی است؛ همین طور کسی که گزنده ای او را گزیده یا گرفتار کوبیدگی و خراشیدگی شده، اگر به مقدار وزن 12 جو از آن نوشد از مرگ رهایی می یابد. و اگر آن را بخورد اثر سم را از بین می برد و اگر به جایی که گزیده شده بمالد، سم را جذب می کند.

در مسافت یک روزه از اصفهان، با کندن زمین سرمه چشمی به دست می آید که چیزی جای آن را نمی گیرد، هرچند در حال حاضر نوع خوب آن اندک است.

از شیخ در باره کمی نوع خوب آن پرسش کردم. گفت: ریشه آن تمام شده و آنچه هست از همان مقدار باقی مانده به دست می آید. جز آن که بیشتر دیده نمی شود.

در این مملکت از لباسهای فاخری که از نخ یا مخمل و کمخا و عتابی و نصافی پشم سفید ماردینی است استفاده می شود که هر کدام در نوع خود عالی است. لباسهای فاخر در جای هایی مثل شیراز و اقصا - آق سرا، جایی در آناتولی - و تبریز به دست می آید.

شیخ ما شمس الدین ابوالثناء محمود اصفهانی گفت که در شهری با نام قمشمر - شاید قمشه - که سه روز راه تا اصفهان دارد، چشمه آب زلالی است که به آن آب ملخها می گویند. خاصیت این آب چنان است که مقداری از آن را در ظرفی ریخته به جایی می برند که ملخ بدان یورش آورده است. این آب را در آن سرزمین آویزان می کنند. در آن وقت شمار زیادی پرنده سار به آنجا هجوم آورده و آنچه ملخ هست می خورند تا تمامی آنها نابود شوند.

شیخ ما شمس الدین گفت: آویختن این آب بدان صورت که «آب نه بر آن سرزمین ریزد و نه حتی در آنجا که آویخته شده باشد، شرط این تاثیر است.

امیر محمد بن حیدر شیرازی برای من در نامه ای که فرستاد نقل کرد که میان دامغان و استرآباد از شهرهای خراسان، چشمه آبی هست که اگر نجاستی در آن ریخته شود آب آن زیاد فوران کرده و در عین حال کدر می شود.

شیخ شمس الدین اصفهانی به من گفت: در مازندران که همان طبرستان است چشمه آبی هست که اگر کسی آب آن را حمل کند کرم هایی به طول انگشت دست او را دنبال می کنند. اگر 9 نفر آب بردارند و نفر دهم همراه آنان آب بر ندارد، کرم ها به دنبال آن 9 نفر می روند اما دنبال نفر دهم نمی روند. اگر یکی از آنان یکی از این کرم ها را بکشد، آب او تلخ می شود، به دنبال آن آب افراد دیگر هم که پشت سر او هستند تلخ می شود. اما کسانی که در دو طرف او هستند آبشان تلخ نمی شود.

از عادت پادشاه در اینجا این است که در اردوی او به هر جایی که می رود اعیان از علما و مدرسین با حقوق های که پرداخت آن بر سلطان است حاضر باشند در حالی که با هر کدام از آنان تعدادی از فقها و طلاب هم می باشند. این همان چیزی است که آن را مدرسین - یا مدرسه - سیاره می گویند. نیز همراه اردو اعیان از بزرگان و همین طور طوائفی از اصحاب دیوان و دبیران و نیز کسانی از تمامی صاحبان حرفه ها و صنعت ها نیز حضور دارند به طوری که اردو مانند یک شهر بزرگ است که با سلطان می ایستد و حرکت می کند.

صدر مجدالدین اسماعیل سلامی به من خبر داد که در اردو، خیمه و خرگاه هایی هست که به مردمی که می خواهند همراه اردو باشند اجازه داده می شود. هر کسی که جایی ندارد و یا غریب است و به اردو می آید، آن را اجازه کرده در آن ساکن می شود. اینها ممکن است از افراد بالا و متوسط و پایین باشند. اسواق آنها که به آن بازار می گویند شامل هر آنچه ایستاده است که در شهرهای بزرگ وجود دارد از لباس و غذا و نوشیدنی و چیزهای دیگری که لازم به ذکر آن نیست. کسی هم متعرض کسی دیگری نمی شود.

از جمله قواعد سلطان، چنان است که وقتی در جایی فرود می آید، جایی که به آن بیرق می نامند، با فاصله از آن جا دو علم نصب می شود که کسی سواره به آن نزدیک نمی شود. امرای سلطان هم در کمال ادب با آن برخورد می کنند. هیچ کس نیست که به فاصله بیست تیر به خرگاه خان نزدیک شود جز آن که از اسب پیاده شده و بدون اسب بدان سوی می رود.

صدر مجدالدین اسماعیل به من گفت که او چوپان - امیرالامراء - را وقتی دیده که در نهایت عظمت بود و سلطان بوسعید پیش او اسم بی مسمایی بود. با این حال، وقتی چشمش به شاه می افتاد پیاده شده، و قدم زنان به آن سوی می رفت. به خاطر بعد مسافت، خسته می شد و برای استراحت روی صندلی می نشست. دوباره پیاده می رفت و چندین بار روی کرسی استراحت می کرد تا به باب کرباس که همان باب خان بود برسد.

او گفت: هر کدام از خاتون ها خیمه - یورت - مخصوص به خود را دارد که در آن اقامت می گزید. هر کدام از این خیمه ها هر آنچه بدان نیاز داشت، بارش به دوش بازار بود.

از عادات این سلطان آن بود که برای حضور در مجلسی سوار نمی شد و در مجلسی نمی نشست، همین طور برای شنیدن شکایات و رسیدگی به مظالم، بلکه برای هر یک از این کارها، فرزندان او امرای بودند که آنان ابناء - الایناقیه - گفته می شد و آن کار را به انجام می رساندند و در اطراف سلطان بودند و از او جدا نمی گشتند.

اما امرای تقریباً در بیشتر روزها به باب کرباس می رفتند و در آنجا برای آنان صندلی هایی گذاشته می شد و هر کدام بر حسب مراتب خود از بالا به پایین می نشستند.

وزیر هر روز صبح نزد خان می رود. اما امرای در کنار در می مانند. در این وقت، یا شاه بیرون می آید یا به آنان اجازه ورود می دهد یا هیچ کدام. وقتی غذای خان آماده می شود، برای هر کدام از امرای طرف غذای مستقل فرستاده می شود تا با همراهانش بخورد. سپس هر کدام به جایگاه های خود می روند.

هر کدام از امرای حاضر بودند این برنامه شان بود اگر هم حاضر نبودند، احضار نمی شدند مگر آن که نیازی به وجود آنان باشد.

شغل شاغل ایاتان، سوار شدن به اسب به قصد شکار بود که در بیشتر روزها چنین می کردند و در این باره برخی با برخی دیگر بودند. به همین جهت برای آنان روز مخصوصی که بار و موکب باشد وجود نداشت.

اگر کسی شکایت داشت، اگر مربوط به لشکر بود می باید به امیر اولوس مراجعه می کرد. اگر به بلاد و اموال و مسائل رعایا بود می بایست نزد وزیر می رفت. اما چون غالباً امیر الامرا در اردو نبود چون به ماموریت یا صید یا سوی مرزها می رفت، بیشتر شکایت ها به طور کلی نزد وزیر برده می شد. در این بلاد، قواعدی که بر اساس آنها امور اداره شود وجود ندارد، بلکه هر کس نزد خاتونی از خاتونها یا امیری از امرا یا بزرگی از دبیران می رود تا کارش را پی گیری کند. یا نیازی دارد که برآورده می شود یا شکایتی دارد که بدان رسیدگی می شود. گاه برخی از همین خواتین و امرا کسی را بدون اجازه خان یا امیر اولوس می کشند.

اما فرمان ها و احکام صادره، آنچه متعلق به مسائل مالی باشد طرطمفا نامیده می شود که به فرمان و نظر وزیر صادر می شود. آنچه متعلق به الجیه که همان برید است می شود - در اصل سفید- نامیده شده و این هم از سوی وزیر صادر می شود و کسانی مسوولیت آن را دارند و مربوط به آنهاست. و آنچه متعلق به عسکر است به نامیده می شود. صدور این فرامین از امیر اولوس است.

خط هیچ کس برای همه، جز خط وزیرمطاع نیست. روش چنین است که وزیر برای چیزی که می خواهد دستور نگارش می دهد. سپس خطوط گرفته شده مسوده ای تنظیم می شود. وزیر آن را ملاحظه کرده دستور می دهد تا مبیضه نوشته شود. پاكنویس این گونه تهیه می شود که نام سلطان بالای آن و سپس نام چهار امیر زیر آن نوشته شده، آن گاه یک جای خالی برای خط وزیر گذاشته می شود و سپس متن فرمان یا حکم نوشته می شود. شخصی که مسوول است تاریخ برای آن می گذارد و این جز کسی است که اصل نامه را می نویسد. آنگاه متن را نزد وزیر می آوردند و او در آنجا می نویسد که این متن از فلانی است و نام خودش را می نویسد.

اگر فرمان مربوط به اموال باشد به همین صورتی که گذشت، نوشته می شود اما جز آن نه. آنچه متعلق به لشکر است می باید به دستور امیر اولوس نوشته شود. وقتی او دستور داد بقیه کارها به همان صورت که گذشت انجام می شود و امیر اولوس خود چیزی نمی نویسد.

روش اصحاب علائم از دبیران هم به مانند آنچه در مصر و شام است چنین است که تا وقتی خط نایب خویش را روی آن ننینند و سپس دریابند که از طرف او صادر شده، در آن باره اقدام می کنند.

ابوالفضائل به من گفت که در اموال امیران و فرماندهان لشکری مالیاتی نیست زیرا آنچه هر طایفه ای دارد از پدرانیش به او به ارث رسیده و به همان صورتی که از زمان هولاکو برایشان مقرر شده بدون کم و زیاد باقی مانده است مگر برای بزرگان از امرا که اموالشان فزونی یافته و در این وقت، به دستور خان مالیات بر آنان مقرر شده و وزیر هم بر اساس آن فرمان صادر کرده است.

مردم این مملکت با عجم درآمیخته از آنان زن گرفته به آنان زن داده اند و سبب مداخله آنان در امور شده اند و به همین دلیل روشها و قواعد عجم عظمتی یافت و این قواعد در بیشتر امور بر عواید خلفا و ملوک جاری گشت. هولاکو نخستین کسی بود که در بغداد می خواست تا کارها به همان روال پیش اداره شود و اوضاع به همان سان بماند اما آن زمان به خاطر شدت کسانی که در اطرافش بودند و ترس زیاد مردم از مغولان این امر ممکن نشد....